آتي : آینده، درحال آمدن
أَحِبَّة : یاران «مفرد: حَبیب»
أَدْنو : نزدیک می‌شوم (دَنا، یَدْنو)
أَرْجو : امید دارم (رَجا، یَرْجو)
أَستَغيثُ : کمک می‌خواهم (اِسْتَغاثَ، یَسْتَغیثُ)
بَديع : نو
بُعْد : دوری ≠ قُرْب
تَرْضىٰ : خُشنود می‌شوی (رَضِيَ، یَرْضىٰ)
تَشاءُ : می‌خواهد (شاءَ، یَشاءُ)
شاءَ = أَرادَ، طَلَبَ
تُـمَرِّرُ : تلخ می‌کنی (مَرَّرَ، یُـمَرِّرُ)
تَهيمُ : تشنه و سرگردان می‌شود (هامَ، یَهيمُ)
جَرَّبَ : آزمایش کرد (مضارع: یُجَرِّبُ)

حَتّىٰ يَذوقَ : تا بچشد (ذاقَ، یَذوقُ)
حَلَّتْ : فرود آمد، حل کرد (حَلَّ، یَحِلُّ)
رُفات : استخوان پوسیده
رَكْب : کاروانِ شتر یا اسبْ سواران
سَلْ : بپرس = اِسْأَلْ (سَأَلَ، یَسْأَلُ)
شَكَوْتُ : گلایه کردم (شَکا، یَشْکو)
«إِنْ شَكَوْتُ: اگر گلایه کنم»
شَمَمْتَ : بوییدی (شَمَّ، یَشُمُّ)
«إِنْ شَمَمْتَ: اگر ببویی»
شَهْد : عسل
عادي، عادٍ : دشمن، تجاوزگر
«جمع: عُداة» = عَدوّ ≠ صَديق
عَجين : خمیر
عَشِيَّة : شامگاه، آغاز شب
غَداة : صبحگاه، آغاز روز
فَلَوات : بیابان‌ها «مفرد: فَلاة»

قَـدْ تُـفَتَّشُ : گاهـی جسـت‌وجـو می‌شود (فَتَّشَ، یُفَتِّشُ)
كَأْس : جام، لیوان
مُجَرَّب : آزموده
مَحامِد : ستایش‌ها «مفرد: مَحْمِدَة»
مَصانِع : انبارهای آب در بیابان (معنای امروزی: کارخانه‌ها)
مَليح : با نـمک
مَمْزوج : در هم آمیخته = مَخلوط
نُحْنَ : شیون کردند (ناحَ، یَنوحُ)
وُدّ : عشق و دوستی ≠ عَداوَة
وَصَفْتُ : وصف کردم (وَصَفَ، یَصِفُ)
وُكَنات : لانه‌ها «مفرد: وُكْنَة»
هَجَرْتَ : جدا شدی، رها ساختی (هَجَرَ، یَهْجُرُ)

معنی لن درست و اشتباه را بر طبق متن درس.

عَيِّـنِ الصَّحيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

	✓	✗
جستجو می‌شود چشمهٔ زندگی در روشنایی فقط.		
١ــ تُـفَتَّشُ عَيْـنُ الْحَـيـاةِ فِـي الضَّوْءِ فَقَط.		✗
ملمعات اشعاری فارسی آمیخته به عربی هستند.		
٢ــ اَلْمُلَمَّعاتُ أَشعارٌ فارِسيَّةٌ مَمْزوجَةٌ بِـالْعَرَبيَّةِ.	✓	
می‌بیند سعدی شب و روز را یکسان از دوری محبوبش.		
٣ــ يَرىٰ سَعديٌّ اللَّيلَ وَ النَّهارَ سَواءً مِنْ هَجْرِ حَبيبِهِ.	✓	
گفته سعدی گذشت زمان و قلبم می‌گوید قطعاً نزدیک آیی.		
٤ــ قالَ سَعديٌّ مَضَى الزَّمانُ وَ قَلبي يَقولُ إِنَّكَ لا تَأتي.		✗
می‌بیند حافظ در دوری محبوب راحتی و در نزدیکی اش عذاب را		
٥ــ يَرىٰ حافِظٌ في بُعْدِ الْحَبيبِ راحَـةً وَ في قُـربِهِ عَذابـاً.		✗